

## دانش در آینه‌ی فلسفه

جهش از غریزه به اندیشه هم چون رازی بزرگ در تکامل آدمی جلوه می‌کند. اندیشه‌ای که ماده را تا رسیدن به معنا می‌شکافد. اندیشه‌ای که از مقایسه، منطق قیاس و از تعمیم، منطق استقراء را می‌سازد. اندیشه‌ای که ماده را به کمیت و کیفیت تجزیه می‌کند و به نام‌های مجرد می‌رسد و آنگاه کیفیت‌ها و کمیت‌ها را ترکیب می‌کند و صورت‌های جدید می‌آفریند.

ما به درستی نمی‌دانیم سرانجام رهبری اندیشه چیست و آدمی را به کجا رهنمون می‌کند، اما راه برگشتی وجود ندارد، یعنی نمی‌توان آن‌گونه که «روسو» دوست داشت به دنیای حیوانی بازگشت و تفکر را کنار گذاشت. خوراک مغز آدمی، اندیشه است. بدون فکر و اندیشه مغز می‌پوسد و می‌میرد. بنابراین ناچاریم بخشی از اندیشه را صرف شناختی کلی از آنچه که همین اندیشه آفریده است کنیم؛ تنها با این وسیله است که می‌توان محیط و خویشتن را ارزیابی کرد و انحراف‌های دانش و تکنولوژی را شناسایی کرد و به راه اصلی بازگشت.

این بخش از اندیشه که نام بردیم، فلسفه است. فلسفه، شناسایی کلی و نگاه کردن از بیرون است. فلسفه دیدن یک شهر و مشاهده‌ی آن از قله‌ی کوه‌هاست. دانش، مخلوق اندیشه است و هم چون شهری است که اندیشمندان، ساکنان آنند. فلسفه‌ی دانش، قله‌ی کوهی است که در کنار این شهر قرار دارد. برای هر اندیشمندی، فتح این کوه لازم است. فلسفه‌ی دانش، یعنی شناخت چستی علم و توانایی‌ها و ضعف‌های آن و نیز شناخت راه‌ها و بیراهه‌های آن و اوج فلسفه دانش، به معنای شناخت انحراف‌های دانش و اندیشه و قرار دادن این دو در راه زندگی و طبیعت است.

تأثیری که تاریخ بر فلسفه می‌گذارد، بر همه روشن است. تشریح فلسفه‌ی دانش بدون

پرداختن به تاریخ آن ممکن نیست. بنابراین ما در این بخش به صورت موازی به تفسیر تاریخ و فلسفه دانش می‌پردازیم و از نظریه‌های بزرگ علمی، هم‌چون بهترین نمونه‌های واقعی استفاده می‌کنیم.

تحقیق دانشمندان درباره‌ی تاریخ تمدن بشر، ایشان را به قوم سومر واقع در بین‌النهرین می‌رساند. بین‌النهرین منطقه‌ای میان دو رود دجله و فرات است که امروزه در کشور عراق واقع می‌شود. پیدایش خط به‌عنوان بزرگترین ابزار تمدن، مربوط به این دوره است. یادگار مهم این تمدن، دست‌خط سنگ‌نشته‌ای، به‌نام «قانون‌های حمورابی» است. پیشرفت‌های این قوم در هندسه و حساب نیز چشمگیر بوده است. اما به‌هر صورت پیکان تاریخ فلسفه و اندیشه‌ی فلسفی به‌معنای چشمگیر آن به‌ناحیه‌های اطراف دریای مدیترانه، یعنی یونان باستان نشانه می‌رود. پیش‌تر واژه‌های فلسفی و حتا علمی، یادگار این سرزمین است. اخلاق را با سقرات می‌شناسیم. طب را با بقرات، منطق را با ارستو، هندسه را با اقلیدس، اتم را با دموکریتوس و مانند آن، برای این که کمی با اندیشه‌ها و تحلیل‌های فلسفی آشنا شوید، نمونه‌ای می‌آوریم:

به‌احتمالی این موضوع شگفتی‌آور را شنیده‌اید که دموکریتوس در ۴۰۰ سال پیش از میلاد، اتم را پیش‌بینی کرده است و دانشمندان بعد از ۲۰۰۰ سال آن را کشف کردند! البته این موضوع برای اشخاصی مایه‌ی تعجب می‌شود که با روح فلسفه، غریبه‌اند. در واقع دموکریتوس یک اتم‌خیالی برای ذهن خویش ساخت تا به‌این وسیله این ذره تجزیه‌ناپذیر، یک دیدگاه ساده و کلی در ارتباط با جهان و محیط پیرامون خویش داشته باشد. (نظریه‌ی اتمی دموکریتوس متعلق به‌استانس ایرانی مشهور به‌مغ بزرگ که در مصر شاگردانی داشت و از جمله دموکریتوس). اندیشه و تحلیل‌های دموکریتوس، وی را در رده‌ی اندیشمندان بزرگ آن زمان قرار می‌دهد، اما چنین اندیشه‌هایی بیش از آن که عجیب باشد، جالب و زیباست. با دانستن است که موضوع‌های عجیب، جایشان را به‌مطالب جالب می‌دهند.

اکنون جوان باهوشی را به‌جای دموکریتوس در نظر می‌گیریم. هنگامی که این جوان در مجلس جمعی از بزرگترها از سخنان ایشان خسته می‌شود، کاردی در دست می‌گیرد و برای سرگرمی، تکه سیب درون بشقاب را نصف می‌کند. سپس نیمه‌ی آن را دوباره به‌دو نیم می‌کند و این کار را آنقدر ادامه می‌دهد تا این که، تکه‌ی کوچکی از سیب در زیر کارد به‌چپ و راست می‌لغزد و او با صرف تمام دقتش قادر به‌دو نیم کردن آن نمی‌شود. ناگهان

جرقه‌ای از نوع اندیشه‌های فلسفی در ذهن او روشن می‌شود و از خود می‌پرسد این نصف کردن‌ها به کجا می‌انجامد؟

برای یافتن پاسخ خود، تکه‌ی کوچک سیب را زیرکارد خیال خویش قرار می‌دهد و به‌راحتی آن را دو نیم می‌کند. او این کار را پی‌درپی و به‌راحتی انجام می‌دهد، اما در این حالت نیز خسته می‌شود و ذهن خود را از این تکرار بی‌پرده خلاص می‌کند. اکنون یک پرسش اساسی برای وی مطرح می‌شود که آیا عمل دو نیم کردن تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد یا این که سرانجام خاتمه یافته و تکه‌ای (ذره‌ای) پدیدار می‌شود که قابل دو نیم شدن نیست؟

شما به این پرسش چه پاسخی می‌دهید؟ به نظر می‌رسد در حالت اول گرفتار دوری می‌شویم که سرانجامی جز تهی ندارد. در هر حال دموکریتوس حالت دوم را پذیرفت و نام آن ذره‌ی نهایی را «اتم» یعنی «تجزیه‌ناپذیر» نهاد. اگر این اتم‌ها را در خلاء قرار دهیم، فلسفه‌ی دموکریتوس کامل می‌شود، یعنی دیدگاهی کلی و خیالی درباره‌ی جهانی که در آن تمام اشیا مجموعه‌ای از اتم‌های درون خلاء هستند.

این نمونه نمایانگر یک تحلیل زیبای فلسفی است. زیرکی زیادی در این گونه تحلیل‌ها نهفته است، زیرا هسته‌ی محکمی در بطن آن لمس می‌شود. امید به یافتن اتم از سوی آیندگان، همیشه موجب تحسین اندیشه دموکریتوس خواهد بود، اما این به آن معنی نیست که این فیلسوف یونانی (یا استانس ایرانی)، اتم علمی امروزین را پیش‌بینی کرده است. این فلسفه، شبیه ریاضی به تحلیل می‌پردازد و کار تحلیل، پیش‌بینی نیست، بلکه به‌عنوان ابزاری جهت پیش‌بینی‌های علمی استفاده می‌شود. تفاوت میان تحلیل و پیش‌بینی بسیار عمیق و قابل تأمل است. پیش‌بینی، تنها توسط علم صورت می‌گیرد که البته می‌تواند درست یا غلط باشد، اما تحلیل شامل هر نوع اندیشه‌ای در هر سطحی، حتا رویایی و خیالی نیز می‌تواند باشد.

رسیدن به اتم یکی از انواع خالص‌ترین تحلیل‌های فلسفی است. در این حالت فیلسوف در عمل، خود را عاجز از کشف این ذره می‌بیند، اما با اندیشه‌ی ظریف خود به پیش می‌تازد. در واقع او تنها یک واژه‌ی جدید ساخته و امیدوار است که در آینده برجسب این واژه روی یک شیء ملموس چسبانده شود. این نوع تحلیل، انگیزه‌ی زیادی برای خود شخص و نیز آیندگان، جهت پژوهش‌های علمی ایجاد می‌کند. بنابراین منصفانه است

قبول کنیم، اندیشه‌های فلسفی نطفه‌ی انگیزه‌ی تحقیق علمی اند. هرچند که امروزه در بسیاری از بخش‌ها از هم‌دیگر جدا شده‌اند و به‌اعتقاد بعضی از اندیشمندان هر دو به‌بیراهه‌هایی نیز رفته‌اند!

آغاز تمدن اندیشه بشر با فلسفه که بخش مهمی از تحلیل است، طبیعی جلوه می‌کند، چرا که حتا یک تحقیق کوچک علمی احتیاج به ابزار و تکنولوژی دارد که در دوران‌های قدیم نشانی از آن‌ها نبوده است. در بین فلاسفه‌ی گذشته، آن‌هایی که طبیعت خارجی اشیا و قانون‌ها و عنصرهای اولیه‌ی جهان مادی و سنجش‌پذیر را بررسی می‌کردند، نسبت به آن‌هایی که به‌درون روح انسان نفوذ می‌کردند، به‌فلسفه خود بیشتر رنگ و بوی علمی بخشیده بودند. از گروه اول می‌توان به‌فلاسفه‌ای هم چون تالس، هراکلیتوس، پارمیندس، زنون الیایی، فیثاغورس، امپدوکلس و... اشاره کرد. فیلسوف‌هایی که به‌مطالعه‌ی خود انسان می‌پرداختند، اغلب نتیجه‌های اخلاقی و جامعه‌شناختی از خود باقی می‌گذاشتند. به‌ظاهر، بین این عده اختلاف‌ها و تناقض‌های بیشتری وجود داشت. از لحاظ تاریخی، سقرات را اولین فیلسوف اخلاق می‌دانند که با شجاعت جام شوکران را نوشید و جانش را در راه فلسفه اخلاق از دست داد. افلاتون، شاگرد سقرات را نیز می‌توان عضو گروه دوم دانست و او طبق نظر تاریخ، اولین کسی بود که از زیبایی هنر در فلسفه استفاده کرد. هنر که در ارتباط با احساس بشری است برای تلقین افکار خشک و سخت به مردم معمولی بسیار موثر است. ارستو، شاگرد افلاتون، با وجود علاقه به مطالعه‌ی روح انسانی، در اشیای خارجی نیز بسیار تحقیق و تفکر کرد. وی به‌دلیل وضع اقتصادی خوب و شاگردان فراوان، اولین فیلسوفی بود که تحقیق تجربی و عملی بعضی از تحلیل‌هایش را به عهده گرفت؛ البته در انتهای کار، باز هم از اندیشه خود کمک می‌گرفت و چون به‌جزئیات زیادی پرداخته بود، اشتباه‌های زیادی نیز مرتکب شده بود که بعضی از آن‌ها طبیعی ولی برخی دیگر عجیب می‌نماید. به‌دلیل مهیا بودن شرایط لازم، ارستو اندیشه و تحقیق و فرضیه‌سازی را حرفه‌ی خود ساخته بود. کمتر دانش‌هایی پیدا می‌شود که خالی از اصطلاح‌های ساخته‌ی نظریه‌ی «مثل» افلاتون باشد، همان هسته‌های محکمی است که نمونه‌اش را در اتم دموکریتوس ذکر کردیم. این هسته‌های محکم که امروزه با نام پارادایم یا ساختار علمی مورد بحث قرار می‌گیرد، بخش مهمی از مقالات ما خواهد بود.